نسیم کودکان ۹

ماه‌نامه‌ی فرهنگی اجتماعی کودکان
سال سوم/ شماره‌ی نهم/ آذرماه ۹۲

به نام خدا

بَيتٌ لا صِبيانَ فيهِ لا بَرَكَةَ فيهِ؛

خانه ای که کودك در آن نباشد ، برکت ندارد.

نهج الفصاحه ص ۳۷۴ ، ح۱۰۹۶

نسیم کودکان

- ماهنامه ی فرهنگی ، اجتماعی کودکان
- سال سوم ، شماره هفتم ،آذرماه۱۳۹۲
- مدیرهنری: محمدمهدی نوری
- صندوق پستی:۲۳۰۶۴ دبی
- تلفن:۳۴۴۲۸۸۶-۰۴
- فکس: ۳۴۹۷۳۶۷-۰۴
- پست الکترونیک : info@3rdimam.com

نسیم کودکان از آثار خوانندگان گرامی استقبال می‌کند.

علمی

اسفنج دریایی

اسفنج دریایی یک جانور آبزی و یکی از آفرینش‌های شگفت‌آور خداست.

اسفنج نه گوش دارد، نه چشم، نه قلب، نه دستگاه گوارش. این جانور حتی پا هم ندارد و به همین دلیل نمی‌تواند حرکت کند. تا چند سال پیش مردم فکر می‌کردند که اسفنج یک نوع گیاه است؛ اما از آن‌جا که اسفنج نمی‌تواند غذاسازی کند و باید خودش غذا به دست بیاورد در ردیف جانوران قرار می‌گیرد.

اسفنج جانوری است که سطح بدنش از سوراخ‌های زیادی تشکیل شده و درون بدنش نیز سلول‌های خاصی وجود دارد. آب دریا وارد سوراخ‌های بدن اسفنج می‌شود و سلول‌های بدن، موادغذایی را از آب دریا می‌گیرند و استفاده می‌کنند.

اسفنج‌ها شکل خاصی ندارند و به شکل‌های گوناگون یافت می‌شوند.

رنگ بدن آن‌ها گوناگون است و بیش‌تر به محل زندگی‌شان بستگی دارد.

اسفنج‌ها به خاطر آرام و بی‌خطر بودن دشمنی ندارند؛ اما دوستان زیادی دارند. بسیاری از کرم‌های دریایی و ماهی‌ها در حفره‌های بدن آن‌ها به سر می‌برند.

مترجم: عصمت شهبازی

تصویرگر: سحر حقگو

سقّای کوچک

چند روز است خانه‌ی امیرحسین خیلی شلوغ است. بابا و مردهای محله، خانه را سیاه‌پوش کرده‌اند. مادر امیرحسین با کمک همسایه‌ها خانه را تمیز کرده است. امیرحسین ناراحت است؛ چون همه می‌گویند او کوچک است و نمی‌تواند کاری انجام دهد.

امیرحسین روی پله‌های ایوان نشست. دستش را زیر چانه‌اش گذاشت و آرزو کرد: «کاش زودتر بزرگ شوم!»

بعد با خودش گفت: «چرا همه فکر می‌کنند من نمی‌توانم کاری انجام دهم؟»

شب شد. همه‌ی همسایه‌ها و فامیل به خانه‌ی امیرحسین آمدند؛ اما امیرحسین هنوز ناراحت بود. او به اتاق رفت و در را بست. دوست نداشت کسی را ببیند. او صداها را از پشت در می‌شنید. همه کار می‌کردند. امیرحسین کتابش را برداشت و گفت: «اصلاً بیرون نمی‌روم... برای همیشه توی اتاق می‌مانم.»

امیرحسین چند خط از کتابش را خواند؛ اما یک کلمه هم نفهمید؛ چون همه‌ی حواسش به مراسم بود. بغض کرد و گوشه‌ی اتاق نشست. صدای درِ اتاق بلند شد. امیرحسین سرش را روی زانویش گذاشت و حرفی نزد. او

نمی‌خواست کسی اشک‌هایش را ببیند. درِ اتاق باز شد. پدربزرگ کنار امیرحسین نشست و پرسید: «چرا بیرون نمی‌آیی پسر گلم؟»

امیرحسین از شنیدن صدای پدربزرگ خوش‌حال شد... اشک‌هایش را پاک کرد. می‌دانست خانه‌ی پدربزرگ دور است و او به سختی تا خانه‌ی آن‌ها آمده است. پدربزرگ لبخندی زد و گفت: «وقتی آمدم دیدم تو نیستی، خیلی ناراحت شدم.»

امیرحسین گفت: «همه به من می‌گویند بچه‌ام و نمی‌توانم کاری انجام دهم.»

پدربزرگ دست او را گرفت و با هم به حیاط رفتند. پدربزرگ ظرف آب را نشان داد و گفت: «از امشب تو به مهمانان امام حسین آب می‌دهی.»

امیرحسین با شادی پرسید: «یعنی من می‌توانم؟»

پدربزرگ جواب داد: «بله پسرم! تو سقا هستی و کار مهمی انجام می‌دهی.»

یاد تشنگی‌هایت

تقدیم به حضرت رقیّه

طیبه شامانی

باز هم صدای طبل
توی کوچه پیچیده
کوچه هم به یاد تو
رختِ تیره پوشیده

یاد تشنگی‌هایت
می‌کند مرا غمگین
مثل مرغکی بودی
توی چنگ یک شاهین

می‌روم به همراهِ
مادرم عزاداری
سینه می‌زنم آن‌جا
تا مرا به یاد آری

صدای گریه‌ی او
میان خانه پیچید
دلم با گریه‌اش سوخت
به او گفتم: «ببخشید!»

به رویش بوسه دادم
سرش را ناز کردم
لبش را مثل غنچه
به خنده باز کردم

پرستو

فریدون سراج

دو سال و نیم دارد
پرستو خواهر من
نشست او بی‌اجازه
کنار دفتر من

حسابی خط‌خطی کرد
تمام دفترم را
به جای عذرخواهی
به من خندید حتی!

شدم غمگین و اخمو
زدم من بر سرش داد
نگاهش پر شد از اشک
مداد از دستش افتاد

تکیه

بیژن شهرامی

کودکی آورده است
با خودش نقل و گلاب
دیگری هم استکان
تنگ شربت، ظرف آب

دیگری زنجیر و سنج
عطردان، طبل و دهل
یک نفر هم پرچم
«یاحسین» و عطر گل

چند سربند قشنگ
چند تا شال عزا
یک نوار صوتی از
روضه‌خوانی خوش صدا

کوچه‌ی ما این چنین
خوب و زیبا می‌شود
با تلاش بچه‌ها
تکیه برپا می‌شود.

تصویرگر: کیانا میرزایی

تشرف به دین مبین اسلام

افتتاحیه مدرسه قرآن و عترت در مسجد امام حسین علیه‌السلام

مراسم ولادت امام هادی علیه‌السلام

مراسم محرم در مسجد امام حسین علیه‌السلام